



## فرار مردان بنی اسد از یاری رسانی به امام حسین(ع)

در ایامی که مردم کوفه جهت اعزام به کربلا جمع شده بودند یکی از مردان شجاع کوفه به نام «عمار بن ابی‌سلامه دالانی» تصمیم گرفت ...

### روز شمار عاشورا/2

#### فرار مردان بنی اسد از یاری رسانی به امام حسین(ع)

خبرگزاری مهر- در ایامی که مردم کوفه جهت اعزام به کربلا جمع شده بودند یکی از مردان شجاع کوفه به نام «عمار بن ابی‌shy&سلامه دالانی» تصمیم گرفت تا عبیدالله زیاد را در نخيله بکشد، او مترصد فرصتی برای اجرای این تصمیم بود؛ اما فرصتی برای انجام این کار به دست نیاورد از اینshy&؛ رو فرار کرد و خود را به کربلا، نزد امام حسین(ع) و یارانش رساند تا اینکه در روز عاشورا در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. پس از فرود آمدن امام حسین(ع) به کربلا، عبیدالله بن زیاد، مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و سپس بر بالای منبر رفته پس از حمد و ثنای الهی چنین گفت: «ای مردم؛ شما خاندان سفیان را تجربه کردید و آنها را آنshy&؛ گونه یافتید که دوست داشتید! این یزید است که شما او را به سیرت نیکو و روش پسندیده و نیکی به مردم و مراقبت از مرزها و بخشش به جا میshy&؛ شناسید! گو اینکه پدرش نیز این گونه بود. امیرمؤمنان - یزید- بر گرامیداشت شما افزوده و به من نوشته است تا چهار هزار دینار و دویست هزار درهم را در میانتان تقسیم کنم و شما را برای جنگ با دشمنش - حسین بن علی(ع)- بیرون بفرستم. پس به [سخنان او] گوش فرا دهید و از او فرمان ببرید. والسلام.» سپس از منبر پایین آمد و عطایای آنان را میان بزرگانشان تقسیم کرد و آنان را به حرکت و همراهی و یاری دادن به عمر بن سعد در جنگ با امام حسین (ع) فرا خواند.

اندکی پس از این واقعه به عبیدالله خبر رسید که هر از چند گاهی عده shy&ای از مردم کوفه به قصد پیوستن به سپاه امام حسین(ع) از کوفه خارج میshy&؛ کردند. با دریافت این خبر عبیدالله با یاران خود از کوفه بیرون آمد و در نخيله اردو زد و مردم را وادار به حرکت به نخيله نمود. او «عمرو بن حرث» را به کارگزاری کوفه گماشت و [جهت جلوگیری از پیوستن کوفیان به سپاه امام حسین(ع)] پل کوفه را در اختیار گرفت و اجازه نداد کسی از آن عبور کند. به دستور عبیدالله بن زیاد، «حصین بن تمیم» به همراه چهار هزار سپاهی تحت امر او از قادسیه به نخيله فرا خوانده شدند. «محمد بن اشعث» و «کثیر بن شهاب» و «قعقاع بن سوید» نیز از سوی ابنshy&؛ زیاد مأموریت یافتند تا مردم را آماده نبرد با اباعبدالله الحسین(ع) کنند. ابنshy&؛ زیاد همچنین «سوید بن عبدالرحمن منقری» را به همراه چند سوار به کوفه فرستاد و به او دستور داد تا در کوفه جستجو کند و هر کس را که از رفتن به جنگ اباعبدالله(ع) خودداری کرده است، پیش او بیاورد. سوید در کوفه به جستجو پرداخت پس مردی از شامیان را که برای مطالبه میراث خود به کوفه آمده بود را بازداشت کرده، نزد ابنshy&؛ زیاد فرستاد. ابنshy&؛ زیاد نیز [جهت ترساندن مردم کوفه] دستور قتل او را صادر کرد. مردم که چنین دیدند همگی حرکت کردند و به نخيله رفتند.

نقل شده در ایامی که مردم کوفه جهت اعزام به کربلا جمع شده بودند یکی از مردان شجاع کوفه به نام «عمار بن ابی‌shy&سلامه دالانی» تصمیم گرفت تا عبیدالله زیاد را در نخيله بکشد، او مترصد فرصتی برای اجرای این تصمیم بود؛ اما فرصتی برای انجام این کار به دست نیاورد از اینshy&؛ رو از نخيله فرار کرد و خود را به کربلا، نزد امام حسین(ع) و یارانش رساند او در کنار امام (ع) باقی ماند تا اینکه در روز عاشورا در رکاب آن حضرت به شهادت رسید.

با گرد آمدن مردم در نخيله، عبیدالله به «حصین بن نمیر» و «حجار بن ابجر» و «شبت بن ربعی» و «شمر بن ذیshy&؛ الجوشن» دستور داد تا جهت یاری عمر سعد به لشکرگاه او بپیوندند. شمر اولین نفری بود که فرمان او را اجرا کرد و آماده حرکت شد. پس از شمر، زید (یزید) بن زکاب کلبی با دو هزار نفر، حصین بن ثمیر سکونی با چهار هزار نفر، مْصاب ماری (مُضایر بن رهینه مازنی) با سه هزار تن و حصین بن تمیم طهوی با دو هزار سپاهی و نصر بن حربه (حَرْشه) با دو هزار تن از کوفیان حرکت کردند و به سپاه عمر بن سعد پیوستند. آن گاه ابنshy&؛ زیاد، مردی را به سوی شَبْت بن ربعی ریاحی فرستاد و از او خواست که به سوی عمر بن سعد حرکت کند. او تظاهر به بیماری کرد ابنshy&؛ زیاد متوجه شد و به او گفت: «آیا خود را به بیماری میshy&؛ زنی؟ اگر گوش به فرمان و مطیع مایی برای جنگ با دشمن ما رو.» شبت چون این سخن را شنید حرکت کرد و با هزار سوار، به عمر بن سعد پیوست. پس از شبت، حَجَّار بن ابجر با هزار سوار و پس از او محمد بن اشعث بن قیس کُندی با هزار سوار و حارث بن یزید بن رویم نیز از پی حجار بن ابجر روانه کربلا شدند. عبیدالله بن زیاد هر روزه، در صبح و ظهر، گروهی از نظامیان کوفی را در دسته shy&؛ های 20، 30، و 50 تا 100 نفری، به کربلا میshy&؛ فرستاد تا اینکه این گروهها در ششم محرم به هم پیوستند و تعداد نفرات سپاه عمر بن سعد را به بیش از بیست هزار تن رساندند. عبیدالله، عمر بن سعد را

فرمانده همه آنان نمود و به همه بزرگان کوفی حاضر در کربلا فرمان داد تا گوش به فرمان و مطیع ابن‌shy& می‌شدند. آن گاه ابن‌shy& زیاد به عمر بن سعد نوشت: «با فرستادن این همه سواره و پیاده، بهانه shy& ای در جنگ با حسین (ع)، برای نگذاشته shy& ام. دقت کن که هیچ کاری را آغاز نکنی جز آن که صبح و شب با هر پیک بامدادی و شامگاهی با من مشورت کنی. والسلام» نقل شده عبیدالله بن زیاد، همواره کسی را به سوی عمر بن سعد روانه می‌shy& کرد و از او می‌shy& خواست تا در نبرد با امام حسین (ع) شتاب کند.

#### حبیب بن مظاهر و تلاش برای یاری امام حسین(ع)

پس از گرد آمدن سپاهیان دشمن در کربلا، حبیب بن مظاهر اسدی با دیدن یاران اندک امام (ع) نزد حضرت رفت و گفت: «در نزدیکی اینجا طایفه shy& ای از قبیله بنی‌shy& اسد ساکن هستند اگر اجازه بدهید به سویشان می‌shy& روم و آنان را به یاری shy& تان دعوت می‌shy& کنم. شاید خداوند بخشی از آنچه را که ناخوش می‌shy& داری به واسطه آنان از تو دور کند.» امام(ع) اجازه دادند و حبیب شبانه حرکت کرد و خود را به طور ناشناس به بنی‌shy& اسد رساند. آنان پس از شناختن حبیب گرد او جمع شدند و از او علت آمدنش را جویا شدند. حبیب گفت: «[درخواستی از شما دارد و این] درخواستم از شما بهتر از هر چیزی است که میهمان قومی برای آنان [هدیه] می‌shy& آورد؛ نزد شما آمده shy& ام تا شما را به یاری فرزند دختر پیامبر خدا(ص) فرا بخوانم؛ او در میان گروهی از مؤمنان است که هر یک از آنان بهتر از هزار تن است و تا هنگامی که یکی از آنان چشمی دارد که با آن می‌shy& بیند او را و نمی‌shy& نهند و تسلیمش نمی‌shy& کنند. این عمر بن سعد است که با بیست و دو هزار تن او را محاصره کرده است. شما قوم و قبیله من هستید. من به شما نصیحتی دارم و آن اینکه شما امروز مرا در یاری دادن به او اطاعت کنید تا فردا در آخرت به شرافت برسید. سوگند یاد می‌shy& کنم که هیچ مردی از شما در راه خدا در رکاب حسین شکیبا و با اخلاص، کشته نمی‌shy& شود مگر آن که همراه محمد(ص) در بالاترین درجه بهشت و نزدیک به خدا خواهد بود.» مردی از بنی‌shy& اسد به نام «بشر بن عبدالله» از جا برخاست و گفت: «به خدا سوگند من نخستین اجابتگر این دعوتم آنگاه چنین سرود: «قد علم القوم اذا تواكلوا واحجم الفرسان او تناصلوا/ انی شجاع بطل مقاتل کائن لیث عرین باسل» همه می‌shy& دانند که چون کار را به یکدیگر وا می‌shy& نهند و سواران پا پس می‌shy& کشند و یا بی shy& یار و یاور می‌شوند؛ من شجاعانه و قهرمانانه می‌shy& جنگیم گویی که شیری قوی و دلاورم.»

مردان قبیله با حبیب بن مظاهر اسدی همراه شدند. خبر به عمر بن سعد رسید. ابن سعد یکی از یارانش به نام «ازرق بن حرب صیداوی» را فرا خواند و با چهار صد سوار، به سوی قبیله بنی‌shy& اسد فرستاد. بنی‌shy& اسد، شبانه به سوی لشکرگاه امام حسین(ع) در حرکت بودند که سپاه عمر بن سعد در کناره فرات راه را بر آنان بستند. کار به درگیری کشیده شد. با شدت گرفتن جنگ حبیب فریاد کشید: «وای بر تو ای ازرق؛ تو را با ما چه کار؟ ما را به حال خود وا گذار.» پس از مدتی نبرد، بنی‌shy& اسد فرار کردند و به خانه shy& هایشان بازگشتند. حبیب به تنهایی نزد امام(ع) بازگشت و آن حضرت(ع) را از آنچه که اتفاق افتاده بود، باخبر کرد. امام حسین(ع) فرمود: «لا حول و لا قوة الا بالله العلیّ العظیم».